



<http://www.arianafghanistan.com>



۷ ثور ۱۳۹۸



م، نعیم بارز

عوامل کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ در افغانستان؟



در اواخر قرن ۱۹ که دولت برتانیة کبیر در تسخیر افغانستان با مقاومت های سرسخت و تسلیم ناپذیر مردم این مرز و بوم مواجه شده و خود را ناکام می دید، از طریق دیگری وارد معامله گردید.

انگلیس ها، عبدالرحمن خان امیر آنوقت افغانستان را تحت فشارهای زیاد که در وضع بی ثباتی و درماندگی قرار گرفته بود و تمامیت ارضی کشور را در خطر کامل از همپاشی و تجزیه می دید، ناگذیر ساخت یک بخشی از سر زمین اصلی کشور را که امروز به نام پشتونستان از آن نام برده میشود، به دولت انگلستان که در آنوقت هندوستان از جمله مستعمراتش بود و از پاکستان هنوز اسمی به میان نیامده بود، تحت معاهده گندمک یا خط سرحدی به نام «دیورند» واگذار نماید و کشور را از حالت جنگ، فروپاشی و تجزیه نجات بخشد.

گرچه عبدالرحمن خان در این معامله کشور را از خطر همه جانبه نجات داد، اما از شر دولت انگلستان و رژیم تزاری روس کاملاً رهائی نیافت، بلکه پس از توافق معاهده مذکور، بازهم هر دو دولت استعماری بر سر اشغال جهان، کشور ما را آرام نگذاشتند، پس از آن هم امان الله خان که در موقف یک امیر و کشور نیمه مستعمره قناعت نکرده، در سرآغاز جنگ دوم جهانی استقلال افغانستان را بر دولت برتانیة کبیر تحمیل کرد، از آن به بعد روابط، دیپلماسی کشور ما با دنیای غرب رو به سستی و سردی گرائید، بخصوص بعد از شکست نهضت ملی تحت رهبری امان الله خان پادشاه آنوقت و در دوران چهل سال پادشاهی محمد ظاهر شاه که در اثر نقش محافظه کاری و پالیسی مبتنی بر محور سیاست بی طرفی می چرخید، این سیاست تا آنجا ادامه یافت که در نیمه اول قرن بیست کشور های غربی و امریکا موجودیت کشور ما را نادیده گرفته مصروف لقمه های چرب در کشورهای دیگر جهان از جمله هندوستان و پاکستان و خاصاً کشورهای نفت خیز عربی و ایران شده و روابط افغانستان شبیه یک جزیره نما عمدتاً به روسیة شوروی تعلق گرفته بود.

محدود شدن روابط افغانستان با جهان غرب برای روسیة شوروی فرصت خوبی را مساعد نموده بود تا در فاصله بیش از یک هزار کیلومتر همسایگی و در ارتباط اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی تلاش بیشتر نماید که هرچه زودتر به مقصد اصلی برسد، لذا حدود پنجاه سال پیش از امروز یعنی در دوران صدارت محمد داود خان با خرید و ورود جنگ افزار های کهنه و فرسوده بازمانده از دو جنگ جهانی و سهم گرفتن بیشتر شوروی ها در پلان های پنج ساله و پیش کش نمودن بورس های تحصیلی بیشتر از همه در رشته نظامی و با فرستادن مستشاران نظامی، جای پای محکم در کشور ما برای خود ایجاد نمودند که مسلماً اینگونه معاملات و برقراری روابط با دولت قدرت مندی چون شوروی خواهی نخواهی وابستگی کشور را به دنبال دارد، چنانکه دیری نپائید که دولت شوروی بر علاوه از عقد قرارداد های اسارت بار، فکر تزار های روس را برای رسیدن به آبهای گرم بحر هند از طریق اشغال خاک افغانستان یک لحظه از سر بدر نکردند، لذا در اثر معاملاتی که گفته شد، رهبران شوروی

چنین دریافتند که افغانستان مال و ملک خود شان شده و فرصت آن فرا رسیده که برای رسیدن به منابع سرشار مواد نفت خلیج فارس و آبهای گرم بحر هند باید تحت عنوان آزادی پشتونستان اختلاف افغانستان و پاکستان را حاد نمود و پای دو کشور را به جنگ کشید و آنگاه با حمایت نظامی غیر مستقیم از دولت افغانستان، پاکستان را تجزیه کرده خود را به مقصد رساند.

به منظور اجرای این پروژه روس ها از یک طرف با تقاضای پرداخت قرضه های توأم با سود که بعد از چندی موعد پرداخت آن بسر رسیده بود، بالای داود خان فشار وارد میکردند و از جانب دیگر وی را با رویای افغانستان بزرگ تشویق به جنگ با پاکستان می نمودند که بدین ترتیب بالاخره داود خان در سال ۱۹۵۵ در هنگامی که محمد ظاهر شاه مصروف بازدید از صفحات شمال کشور بود در غیاب وی اعلام احضار چند دوره خدمت عسکری و اعلام سفر بری علیه پاکستان را رسماً از رادیو پخش نمود و با این اقدام خواست ظاهر شاه را که توافق به جنگ نداشت در برابر یک عمل انجام یافته قرار دهد.

اما شاه با شنیدن خبر مذکور بلا درنگ به بازدید خود پایان داده به کابل برگشت، گرچه او توانست عملاً از درگیری جنگ جلوگیری نماید، مگر روابط سیاسی دو کشور قطع گردید که این حالت تا سال های دراز دوام یافت و از آنجائی که عمدتاً راه تجارتي افغانستان با غرب و سایر ممالک جهان از طریق بندر کراچی و خاک پاکستان صورت می گرفت، با قطع روابط سیاسی خسارات عظیم مالی را مردم ما متحمل شد، تا اینکه بعد از گذشت ده سال به وساطت شاه ایران و با کنار رفتن داود خان از مقام صدارت مجدداً روابط دوکشور به حال نسبتاً عادی برگشت.

روسها از همان هنگام که نقشه شان از طریق داود خان به ناکامی مبدل گردید، مثل اینکه هیچ اتفاقی رخ نداده باشد، روابط خود را به طور عادی با رژیم شاه دنبال کرده تا توانستند در طی دو دهه با پرداخت قرضه های اسارتبار در پروژه های نه چندان ثمر بخش افغانستان را بیشتر از پیش وابسته به خود نمودند و پس از تقویه بخشیدن مواضع خویش باز فیل شان یاد هندوستان کرده و این بار درست در سال ۱۳۵۲، بود که پود گورنیف وارد کابل شد، تا برای جلب توافق شاه مبنی بر ظاهر آزادی پشتونستان و استرداد خاکهای قبلی افغانستان و در واقعیت امر همانا تحقق بخشیدن آرزوی دیرینه روسها برای رسیدن به بحر هند بود.

پود گورنیف حامل یک پیشنهاد تازه دیگر نیز باخود بود (پلان دفاع دسته جمعی آسیائی) که پیمانی محسوب می شد در مقابل پیمان نظامی (سیاتو) که پاکستان به سردمداری امریکا عضویت آن را داشت، اما از آنجائیکه داخل شدن افغانستان در این پیمان آشکارا مهر اقمار شوروی را بر پیشانی رژیم شاه میزد، توافق شاه به آن توأم با سیاست بیطرفی و عدم الحاق به پیمان های نظامی سخت خدشه و لطمه وارد می نمود و از آنهم دشوار تر و پر خطر توافق در مسأله جنگ علیه پاکستان بود که مستقیماً موجودیت رژیم و ثبات کشور را زیر سؤال می برد، با این همه گرچه روس ها قبلاً یکبار در زمان صدارت محمد داود خان نیت شان را در این زمینه آزموده بودند ولی طمع غارت گرانه شان هرگز آرام نمی گرفت.

پود گورنیف در ظرف سه روز مذاکره که آخرین تلاش هایش به یاس مبدل شده بود، با خاطر افسرده و آزرده راه مسکو را در پیش گرفت و از آن بابت خشم رهبران کرملین چنان بالا گرفت که هنوز چند هفته از این جریان نگذشته بلا معطلی دست بکار شده به وسیله دست پرورده های خلقی و پرچمی و مشاورین نظامی اش در اردوی افغانستان، داود خان را تشویق به کودتا می نمایند و به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در هنگامی که شاه در یک سفر تابستانی در کشور ایتالیا بسر می برد، تحت رهبری داود خان کودتای نظامی علیه رژیم شاه در کابل برآه انداخته شد.

داود خان که در افغانستان، فرد دارای اعتبار و در گذشته با پلان های رهبران شوروی از خود سازگاری نشان داده بود، پس از تقریباً ده سال از گوشه خانه اش به عنوان رئیس جمهور به قدرت تکیه زد، آنگاه خود را ناگزیر دید تا یک اندازه به وضع ناهنجار کشور، رسیدگی نموده که یکمقدار رضایت مردم را نسبت بخود و حکومت خود جلب کرده بعداً بفرق پشتونستان شود. در تحقق این امر چهار پنج سال متواتر از شوروی ها در خواست کمک های اقتصادی نمود، اما شوروی ها که خود از گندم امریکا تغذیه می نمودند، برآورده ساختن خواست های داود خان برای شان کار آسانی نبود.

با این وضع از یکطرف حکومت به اصطلاح جمهوری داود خان شب و روز در جراید و رادیوی دولتی از تغییر و تحول به مردم وعده میداد و از سوی دیگر مردم در زندگی خود کدام بهبودی را لمس نمی کردند، بالاخره داود خان مجبور راه سفر کرملین را در پیش می گیرد و در آنجا مشکل خود را با رهبران کرملین در میان میگذارد و از آنها میخواهد که به خواسته هایش ترتیب اثر دهند، ولی رهبران شوروی قبل از بیان هر چیز دیگر از داود خان خواستند که به فعالیت های اقتصادی و فرهنگی غربی ها در افغانستان اجازه ندهد و در مسایل استخدام بکری های دولتی کمونیست های سر سپرده آنها را به کار نگارد، شنیدن این حرف از زبان برژنف، داود خان را عصبانی می سازد تا آنجا که در همان لحظه در جواب میگوید «ما هیچ وقت به امور داخلی دیگران مداخله نمیکنیم و بدیگران هم حق نمیدهیم که تا این حد در امور داخلی ما مداخله نمایند. . .»

پس از بیان این سخنان امید داود خان از روسها به یاس مبدل شده، با قهر راه کابل را در پیش میگیرد و بزودی دست بسوی غرب و کشورهای عربی و ایران دراز میکند که تا حدودی بگرمی استقبال میشود، زیرا در طی سفری که داود خان به چند کشور عربی و ایران بعمل آورد علاوه از دیگر کشور ها تنها شاه ایران به ارزش حدود بیش از یکهزار و دوصد میلیون دالر سهم خود را در پروژه های اقتصادی از جمله تأسیس خط آهن بین هرات و کابل، استخراج معادن مس لوگر، ساختمان چند فابریکه تولید سمنت ابراز و تعهد نمود.

داود خان که از این سفر خویش با امضای موافقتنامه های زیاد در زمینه کمک های اقتصادی، تجارتي و فرهنگی بسیار خوش و راضی به میهن برگشته بود، ولی غافل از آنکه در این سفر یکی از وزرایش به نام جلال وزیر تجارت که در تمام مذاکرات محرمانه اش در کنار وی قرار داشت، بعداً معلوم شد، که وزیر مذکور عضو ک، ج، ب بوده و راپور مذاکرات مذکور را بلا معطلی به اطلاع رهبران شوروی گزارش میداده و به این ترتیب روس ها دریافته بودند که داود خان قصد دارد از زیر نفوذ یک جانبه شوروی ها خود را کنار کشیده و بسوی امریکا و غرب گرایش نماید.

روسها از این اتفاق غیر منتظره باز هم از بین همه راه ها برای حل این مشکل، راه کودتا را انتخاب کردند، و زمینه را با همدستی حزب «دیموکراتیک خلق» افغانستان طوری فراهم می ساختند که میر اکبر خیبر عضو مهم رهبری جناح پرچم نزدیک به داود خان را به قتل میرسانند و به مناسبت کشته شدن وی به تاریخ ۶ ثور ۱۳۵۷ مظاهره ای را در شهر کابل به راه می اندازند و برای نخستین بار شعارهای ضد داود خان را سر میدهند، علیه کسیکه تا چند روز قبل از قتل میر اکبر خیبر، شعار «داود قلب ما است» را جار میزدند، ولی از آنجائیکه دعوتاً خواست حامیان خارجی شان چنین ایجاب میکرد، به منظور اثبات سر سپردگی به رهبران شوروی در این فرصت شعار مرگ بر داود خان را سر دادند.

داود خان مغرور و عاقبت نیندیش در این فرصت دچار اشتباه شده بدون تعمق و تحمل با شتابزدگی خاصی قبل از اینکه از ریشه این خطر را برطرف کرده باشد و پیش از اینکه کار بیش از چهارصد و پنجاه مشاور نظامی شوروی را که غیر مستقیم همه بخشهای حساس اردوی کشور را در دست گرفته بودند یک طرفه نموده باشد و تغییرات و تبدلاتی را در اردو بوجود آورد، بلا معطلی اقدام به بازداشت رهبران ملکی خلق و پرچم می نماید، که نتیجتاً در فردای همان یک شب از بازداشت آنها نگذشته از هر سوی شهر کابل غرش تانکها به صدا در آمدند و چند ساعت بعد قوای داخل ارگ شدیداً مقاومت نشان داد و گفته شد که طیارات میگ ۲۵ از خاک تاجکستان شوروی به پرواز در آمده فضای شهر کابل و نقاط ستراتیژیک را تا بیست و چهار ساعت تحت عملیات شدید نظامی قرار داده بالاخره، داود خان با وجود مقاومت سرسخت گارد ریاست جمهوری با برادرش محمد نعیم خان که در زمان رژیم شاهی پست وزارت خارجه را به عهده داشت و در زمان ریاست جمهوری داود خان به سمت مشاور و نماینده خاص سیاسی وی اجرای وظیفه می نمود، با اکثر اعضاء فامیل و عده ای از وزرا و تعدادی از نظامی ها و افراد غیر نظامی بقتل رسیدند، و به روز ۷ ثور ۱۳۵۷ از جمله کودتا چیان دو نفر نظامی دگروال اسلم وطنجار از نیروی زرهی و دگرمین عبدالقادر از نیروی هوایی از طریق رادیو پیروزی کودتا را به نام انقلاب اعلام داشتند.

در این فرصت که بنا بر قانون شاهی مشروطه زمان محمد ظاهر شاه یک تعداد گروه ها و احزاب مختلف پا به عرصه فعالیت سیاسی گذاشته بودند از جمله گروه خلق به رهبری نور محمد تره کی و گروه پرچم به رهبری ببرک کارمل که در اثر ائتلاف یک حزب واحد را بنام «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» تشکیل داده بودند، مگر تعداد شان از دونیم تا سه هزار نفر تجاوز نمیکرد بنا بر خواست رهبران شوروی پس از سه روز جلسه، همه بخشهای رهبری و کرسیهای حساس دولتی را به اعضای خود تخصیص داده و آنچه باقی ماند به اقارب و خویشاوندان و دوستان غیر حزبی خود چون مال و ملک شخصی بخش نمودند. در این تقسیمات نور محمد تره کی رهبر جناح خلق افتخار رهبری حزب، مقام ریاست جمهوری و مقام صدارت را کمائی کرد، حفیظ الله امین که بعداً خود را قوماندان انقلاب ۷ ثور و همه کاره معرفی کرد، مقام معاونیت صدارت و کرسی وزارت خارجه و رهبری اردو را بدست آورد، ببرک کارمل رهبر جناح پرچم بحیث معاون اول صدارت معرفی گردید.

در نخستین سخنرانی نورمحمد تره کی که از رادیو خطاب به مردم ایراد نمود، آنچه از میان گفته هایش مهم از هر چیز دیگر جلوه کرد اختلاف سیاسی با پاکستان بود که از معاهده گندمک و یا خط سرحدی دیورند همان خطی که در زمان تسلط انگلیس ها در هند یک قسمت از خاک های افغانستان در زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن خان به حکومت انگلستان واگذار شده بود. بار بار از آن به عنوان خط منحنی دیورند نام برده شد.

بیان این مطلب چیزی بود که درحقیقت امر کودتای ۷ ثور بخاطر آن صورت گرفته بود و این بهانه بود در دست دولت افغانستان و یگانه مساله ای بود برای تحریک رژیم کابل و زمینه حرکت استعماری روسها برای رسیدن به هدف ستراتیژیک، اما هنوز چند صباحی از عمر کودتا نگذشته بود که ببرک کارمل و دار و دسته اش از سوی جناح خلق به جرم توطئه کودتا از مقامات حساس حزبی و دولتی برکنار گردیده و با مصلحت روس ها که نیروی ذخیره بعدی شان محسوب می شد، در خارج کشور به سفارتخانه های افغانی فرستاده شدند که چندی بعد از سفارتخانه ها نیز بوسیله حفیظ الله امین دست شان از کار گرفته شد و آنها با چور و چپاول بودجه سفارت ها به کشورهای دیگری فرار نمودند.

بناء گذشته از درگیری هایی که به خاطر تقسیم قدرت دامنگیر خلقی ها و پرچمی ها شده بود، به بازداشت، شکنجه و قتل افراد چپ و راست خارج از حزب، بین خود شان نیز پرداخته که این همه بگیر و ببند و کشتار های بیشمار اکثراً ناشی از مواضع شخصی و کینه توزی های مواضع تنگ نظرانه فکری و اخلاقی شان بود که روس ها هم با آن چندان وقعی نمی گذاشتند و مخالفت نمیکردند بلکه آن را مفید میدانستند زیرا به زعم آنها تا قبل از آنکه افراد وابسته به گروه های مختلف و شخصیت های مهم ملی دست بکار شوند می باید پیش از پیش سرکوب و تار و مار شوند.

دریک چنین اوضاع و احوالی که از جنایات پیروان روس به میان آمده بود، هرکس که عضو حزب شان نبود هر لحظه خطر زندانی شدن و نابودی خود را حس میکرد، و در این حالت که نسبت به دولت کینه و نفرت عناصر آگاه و میهن پرست بالا گرفته بود، نور محمد تره کی به زعم خود و طرفدارانش به اصطلاح دست به ابتکار زده فرمان های انقلابی صادر نمود که از آنجمله چند تای آنرا مثال می آورم:

۱ - طبق یکی از آن فرامین، پرچم ملی سه رنگ افغانستان بلادرنگ، به پیروی از شوروی برنک سرخ مبدل شده جای علامه محراب و خوشه گندم را داس و چکش گرفت، که بنا بر اعتقادات مذهبی و غرور ملی در سرتاسر کشور احساسات مردم را علیه آنها و دولت شان برانگیخت.

۲ - مطابق فرمان تقسیم اراضی، اعضای حزبی به گفته خود شان ریسمان ها را گرفته بالای زمین های ارباب ها و فئودال ها رفته زمینهای آنها را به قطعات کوچک تقسیم کرده هریک از قطعات را به دهقانان بی زمین و کم زمین پیش کش نمودند، اما دهقانان که سالها در کنار مالک زمین در یک قلعه و یا در جوار هم با صد ها رشته همبستگی فرهنگی، مذهبی و پیوند های خونی زندگی کرده بودند، گرفتن این زمین ها را برای خود ننگ و حرام دانسته، میگفتند این زمین را خدا به کسانی که لازم

دیده داده، ما هم از خدای خود می‌خواهیم، ولی زمین‌هایی را که شما از دیگری به زور گرفته‌اید مفت و رایگان بماند ما مال حرام را قبول کرده نمی‌توانیم.

البته کسانی بودند که به گرفتن این گونه زمین‌ها تن میدادند اما آن‌ها نه خود وسایل تولید را در اختیار داشتند و نه دولت قادر بود که ناچیزترین وسایل تولید و تخم‌بذری و کود کیمیائی را به دسترس‌شان بگذارد، کمونیست‌های متعصب و عقده‌ای که در گذشته بعضی اختلافات شخصی و قومی با بعضی از زمین‌دارها داشتند، بر علاوه از اینکه زمین‌های‌شان را گرفته و به دیگران توزیع مینمودند با دسیسه‌سازی‌ها و توطئه‌چینی‌های گونه‌گون به بازداشت و آزار، اذیت آن‌ها می‌پرداختند و شعارهای زنده باد انقلاب ۷ ثور، زنده باد دهقانان و کارگران، مرگ بر فئودال‌ها و سرمایه‌داران را سرمیدادند.

۳ - فرمان ازدواج: مطابق به این فرمان گرفتن به اصطلاح تویانه، یا شیربها و برپا کردن مجلس عروسی قدغن اعلام شده بود، با استفاده از این فرمان کمونیست‌های تازه به دوران رسیده که هر یک تفنگچه‌ای را در کمر و کلشنیکوف را به شانه‌شان آویزان داشت از دختری که خوشش می‌آمد به محاکم دولتی مراجعه کرده ادعا می‌نمود که دختر فلان شخص همرايش توافق به ازدواج دارد ولی اولیای دختر رضایت ندارد و شرایط سختی را پیشنهاد می‌نماید که از اجرای آن‌ها می‌توان خویش را عاجز می‌بیند. حاکم طبق اظهار مکتور پلیس را به عقب‌خانه دختر فرستاده، اختیار دار دختر را به محکم‌ه‌ها می‌برد، در آنجا اکثراً بین عارض و اولیای دختر دعوا در می‌گرفت که بسی اوقات جریان منجر به لت و کوب و زندانی شدن اولیای دختر می‌شد.

۴ - فرمان سوادآموزی: مطابق به این فرمان، گذشته از اینکه در هفته چند بار مردان را از کار روزمره‌شان باز داشته و به حوزه‌های حزبی جهت سوادآموزی فرا می‌خواندند، زنها و دخترهایی را که بنابر عوامل متعدد و عادات دیرینه نمی‌خواستند روی‌شان را پسر از هفت ساله به بالا ببیند، جبراً از کار و بار داخل‌خانه و از خدمت اطفال خورد سال‌شان باز داشته در کورس‌های سوادآموزی که توسط کمونیست‌های بروتی نیم‌چه سواد تدریس می‌شد فرا می‌خواندند که از این بابت روزانه صدها نزاع برپا میشد.

بر اساس این نوع فرامین خلاف عادات و سنت‌ها و مقتضیات جامعه و برخورد‌های غلط و مغرضانه کمونیست‌های وابسته به روس نسبت به مردم پای‌هزاران انسان بی‌گناه را به زندان و به نام ضد انقلاب به کشتارگاه می‌کشاندند.

قیام مردم هرات در اثر این گونه ظلم و ستم و بدرفتاری کمونیست‌ها براه افتاد که در ظرف چند ساعت بوسیله تانک‌ها و طیارات دولت کابل و روسیه شوروی بیش از بیست و پنج هزار انسان بی‌گناه بخاک و خون کشیده شدند.

همچنان قیام مردم چن‌دول و قیام بالا حصار کابل و قیام‌های متعدد کوچک دیگر همه ناشی از جبر و ستمی بود که به وسیله پیروان روس بر مردم بیچاره و بی‌دفاع تحمیل می‌شد، این حرکت‌ها رفته رفته چون قطرات باران به سیل آبی تبدیل شد و باعث جنبش‌های خود بخودی در سراسر کشور گردید و در ظرف یکی دو سال چنان حالتی به میان آمد که نه تنها کمونیست‌های سرسپرده روس همان کارگرها و دهقانانی را که به اصطلاح برای بهبود زندگی‌شان انقلاب کرده بودند با تانک و توپ می‌کشند بلکه این کشت و کشتار در میان اعضاء حزبی خود‌شان نیز سرایت کرد و تاجائیکه نور محمد تره کی نیز بدست شاگرد و فادارش حفیظ الله امین به قتل رسید.

در اثر به میان آمدن چنین اوضاع متشنج و بحرانی با وجود آنکه پس از نخستین روزهای کودتا روسها به منظور راه انداختن جنگ میان افغانستان و پاکستان، فرستادن سلاح‌های ثقیل و مدرن مثل اسکاد را به افغانستان آغاز نمودند ولی هیچگاه موفق نشدند و فرصت حمله به آن کشور را از طریق دولت افغانستان نیافتند، بالعکس دولت پاکستان از این رویداد و بحران استفاده کرده ابتدا توسط گلبدین حکمتیار یکی از سران گروه اخوان المسلمین افغانستان که حدود پنج، شش سال قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ بنا بر یک برخورد خونین که بین گروه وی و گروه چپی موسوم به شعله جاوید در صحن پوهنتون کابل روی داده بود و منجر به قتل یک نفر به اسم سیدال سخندان شده بود از این بابت به پاکستان فرار کرده بود، تماس گرفته، با کمک‌های مالی و نظامی وی را تجهیز نموده به حملات چریکی حساب شده علیه دولت افغانستان پرداخته که در اثر کمک‌های بعدی که از

امریکا و کشور های دیگر به پاکستان می رسیده، از طریق دولت پاکستان مقدار زیادتر آن نسبت به گروه های دیگر به گروه گلبدین رهبر حزب اسلامی داده میشود، لذا بخت و اقبال بوی باری کرد، که این شخص از موقف یک محصل گم نام فراری، یکی از مهمترین گروه های اسلامی ضد دولت کابل تبارز نماید، با این هم دولت پاکستان وظیفه توزیع و تقسیم سلاح را به مجاهدین افغان محدود به یک گروه نساخت زیرا پاکستانی ها نسبت به رهبران دولت شوروی در مورد افغانستان این را حد اقل میدانستند که تاریخ مبارزات مردم افغانستان به شکل گروهی و حزبی خیلی ها محدود و ناچیز بوده و از این لحاظ هیچ گروهی قادر نیست که به تنهایی بتواند رهبری این همه جنبش وسیع و خود جوش را در آن کشور به عهده گیرد و از اجرای آن بدر شده بتواند، و مهمتر از همه اینکه پاکستانی ها نقشه ها و توقعاتی که از رویداد های افغانستان در سر داشتند قسداً رهبری جهاد و امور سیاسی آن را به خود تخصیص دادند و وظیفه تنظیم ها را محدود به امور جنگیدن نمودند، با درک این مسایل به چند تا حضرت ملا و مولوی دیگر هم رسماً اجازه دفتر یا دوکان های فروش اسلحه و مهمات جنگی را داده و از همین جهت دوکان داران مذکور بیشتر از هر مساله بخاطر دو مساله باهم به رقابت و خشونت پرداختند.

یکی اینکه هر یک می کوشید به هر وسیله ای که شده حریف یا مخالف خود را نزد دولت پاکستان و دولت های دیگر خوار و بی اعتبار معرفی کرده و خود را یگانه نیروی قدرتمند و نماینده با صلاحیت مقاومت افغانستان معرفی کند و بدین ترتیب بیش ترین کمک های اقتصادی و لوژستیکی را بدست آورد.

دوم برای اینکه در فردای سقوط دولت دست نشانده روس در افغانستان در کسب حاکمیت، حریف قوی را در مقابل خویش نداشته باشند با خشونت در برابر هم قرار گرفتند که این اختلافات را تا سرحد مبارزه مسلحانه در بین اقوام و مردم و در تمام نقاط کشور کشیدند که بقول بعضی ها جنبش مقاومت ضد روسی مردم افغانستان در اثر این نوع اختلافات و دشمنی ها آنقدر متحمل خسارات و تلفات شده که از سوی روسها و مزدورانش نشده است.

با این حال کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ که مطابق برنامه و خواست روس ها صورت گرفته بود و به آن وسیله کمونیست های وابسته به روس و تشنه مقام در افغانستان به قدرت رسیده بودند، دیری نپایید که در اثر جنگ های دوام دار و ضربات پیهم مردم، رژیم کودتا به حالت سقوط قرار گرفت، در این وضع روس ها که از نزدیک ناظر اوضاع افغانستان بودند و تلاش حفیظ الله امین را در جهت کنار آمدن با پاکستان و ایالات متحده آمریکا می دیدند، از سوی دیگر تصور می کردند که دولت امریکا در جنگ های ویتنام شکست و آسیب های فراوان نظامی، اقتصادی و سیاسی را لمس کرده، و شاید به این زودی ها جرئت درگیری یک جنگ منطقی دیگر را در خود نداشته باشد زیرا بیانات جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا از حزب دموکرات آنکشور مبنی بر تبلیغات صلح و دیتانت که شب و روز از طریق وسایل ارتباط جمعی گوشه های جهانیان را کر کرده بود، چنین تصویری به روس ها داده بود که ممکن دولت امریکا در درگیری افغانستان و پاکستان دخالت نکند، این خیالات جرئت و مواضع فکری رهبران شوروی را برای حرکت های استعماری در منطقه تقویت بیشتری بخشید تا سرانجام خلاف قوانین بین دول کشور ما را بطور وسیع و همه جانبه مورد تجاوز نظامی قرار داده و حکومت حفیظ الله امین را که گفتند بنا به درخواست آن و بدفاع از حکومت وی به افغانستان نیرو پیاده کرده اند، با خود حفیظ الله امین و طرفداران سرسختش به قتل رساندند. البته چگونگی تجاوز نظامی دولت شوروی بحث مفصل دیگری است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز و قلم بدست شناخته شده افغانستان را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.